

غزل سعدی

به روایت فروغی و یوسفی

فرح نیازکار

هم از ایام فرخنده ماست که پس از تصحیح و توضیح بوستان سعدی در سال ۱۳۵۹ ش. و گلستان سعدی در سال ۱۳۶۸ ش. توسط زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی، پس از گذر تقریبی دو دهه و بی‌شک طی فرازها و نشیب‌های بسیار در عرصه تصحیح متن غزلیات سعدی، اینک غزل‌های سعدی به تصحیح و توضیح زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی و به همیاری و همت شادروان دکتر پرویز اتابکی به چاپ رسیده است.

۴۱۸ غزل از این اثر سترگ به ترتیب موجود در کتاب *غزل‌های سعدی* توسط دکتر یوسفی مورد بررسی، مقابله و تصحیح قرار گرفته و پس از درگذشت وی در سال ۱۳۶۹ ش. به اهتمام دکتر پرویز اتابکی و دستیاری بانو رفعت صفی‌نیا نایینی، غزلیات باقی مانده پس از مقابله و تصحیح، به مرحله چاپ و انتشار رسیده است.

پیش از این کلیات سعدی چندین بار مورد تصحیح، ویرایش و انتشار قرار گرفته است. چنان که تصحیح بوستان توسط عبدالعظیم قریب (۱۳۲۸ ه.ش)، تصحیح گلستان

توسط عبدالعظیم قریب (۱۳۱۰ هـ ش) تصحیح کلیات توسط محمدعلی فروغی (۱۳۲۰ هـ ش)، تصحیح گلستان توسط محمدجواد مشکور (۱۳۴۲ هـ ش) تصحیح گلستان و بوستان توسط رستم علی‌یف (۱۹۵۹ م.) تصحیح بوستان توسط نورالله ایران‌پرست (۱۳۵۲ هـ ش) تصحیح گلستان توسط نورالله یزدان‌پرست (۱۳۴۸ هـ ش) تصحیح بوستان توسط محمدعلی ناصح (۱۳۵۴ هـ ش) تصحیح مثلثات سعدی توسط محمدجواد واجد شیرازی (بی‌تا) تصحیح غزلیات سعدی توسط حبیب یغمایی (۱۳۶۱ هـ ش) و ... از جمله این آثارند. و اینک پس از سعی و تلاش بسیار، غزل‌های سعدی چاپ و منتشر گردیده و چنان که در مقدمه غزل‌های سعدی دکتر غلامحسین یوسفی آمده است، در تصحیح این کتاب از هفده نسخه خطی بهره گرفته شده است که برخی نیز بسیار نزدیک به دوران سعدی است. چنان که نسخه «آل» که نسخه خطی کلیات سعدی در ماربورگ آلمان، مشتمل بر غزلیات و قصاید عربی و فارسی و ترجیعات سعدی، به خط ابوسلیمان داود بن ابی‌الفضل ملقب به فخر بناکتی، مورخ محرم ۷۰۶ هـ ق و نزدیک‌ترین نسخه در دوران سعدی است، به عنوان یکی از نسخه‌های اساس تصحیح مورد استفاده قرار گرفته است. دکتر غلامحسین یوسفی و همیارانش در تصحیح و تنظیم این اثر بر آن بوده‌اند تا به یاری این نسخه‌های خطی به شیوه‌ای استدلالی و دانشورانه به ویرایش غزلیات سعدی پرداخته، بدان امید، تا از میان انبوه ناهمسانی‌ها و لغزش‌های نسخه‌ها، به کلام فصیح و ذوق دل‌انگیز سعدی و متنی بنیادین از غزل‌های سعدی دست یابند.

چنان که در تصحیح نسخه‌ها متداول است، برخی برآنند تا با دستیابی به نسخه‌ای کهن و نزدیک به دوران زندگی شاعر (قدم‌نسخ)، آن را اساس قرار داده، بی‌هیچ تغییری، آن را متن بنیادین پنداشته و برخی نیز به گزینش و حتی دگرگون سازی متن کهن بر بنیاد رای و پسند خویش و بنا بر ذوق و سلیقه (ذوق سلیم) پرداخته، به تصحیح متن می‌پردازند که بی‌شک در هر دو روش بدون توجه به معیارهایی هم‌چون ساختار زبانی و ادبی کلام شاعر و بسامد به کار جستن واژگان گوناگون در زبان شاعر و نیز آشنایی با شیوه پردازش و بهره‌جویی از لغات براساس اندیشه وی و شناخت قدرت فصاحت و

روانی کلام شاعر و نیز توجه به سبک‌شناسی کلام وی (تصحیح انتقادی)، ما را از اشتباهات و لغزش‌هایی در این وادی در امان نخواهد داشت.

اگرچه در این میان علاوه بر دستبرد کاتبان در متن اصلی، ذوق شاعر نیز خود گزینه‌ای مهم در پیش روی ماست که می‌تواند بر اثر گذر زمان و بازخوانی متن توسط خود شاعر، به گونه‌ای دیگر تغییر یابد، در حالی که نسخه‌هایی از ضبط‌های پیشین، در ذهن و خاطر خوانندگانی دیگر نقش گرفته باشد.

اما اگر بپذیریم که در تصحیح انتقادی متون، توسط پژوهشگرانی چند و قرار گرفتن نسخه‌هایی متفاوت در پیش روی خوانندگان، ذوق و برداشت ذهنی و تفسیر و تحلیل ادبی و میزان «حسّ سمع و اندیشه» آنان نیز گاهی می‌تواند در کشف متن بنیادین اثر به گونه مؤثر واقع شود، در این صورت اجازه خواهیم یافت تا از سر خضوع در پیشگاه توانمندان و والاهمتانی که در این وادی رنج بسیار بر خود حمل نموده، تنها به منظور درک صحیح از حقایق، گزینش‌های تحلیلی خویش را براساس ذوق و علاقه شخصی مطرح نماییم.

بر این اساس، در مقایسه بیش از صد غزل از غزلیات سعدی به تصحیح ارجمند دکتر غلامحسین یوسفی و تصحیح گرانتقد محمدعلی فروغی و رویارویی با نکاتی چند، نتایجی به قرار زیر، به دست آمد.

در یک تقسیم‌بندی کلی پیرامون ساختار اشعار منتخب از سوی غلامحسین یوسفی و محمدعلی فروغی با چند دسته از اشعار روبه‌رویم:

* دسته نخست دربرگیرنده اشعاری است که برخی از کلمات قید شده در ابیات دو نسخه مانند هم نیست، اما این کلمات مترادف و هم معنی بوده و به همین دلیل، از نظر معنایی آسیبی به معنانشناسی اندیشه سعدی در غزلیات وارد نمی‌سازند، همانند:

سعدی به هیچ علت، روی از تو برنپیچد الا گرش برانی، علت جز این نباشد
(کلیات سعدی به تصحیح فروغی، ص ۴۸۵)

سعدی به هیچ معنی چشم از تو برنگیرد الا گرش برانی، علت جز این نباشد
(غزل‌های سعدی به تصحیح یوسفی، ص ۲۵۹)

و یا:

باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر
(فروغی، ص ۵۲۱)

باز گویم نه که ایام بقا این همه نیست سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر
(یوسفی، ص ۱۵۴)

و یا:

نه ملک پادشا را در چشم خوبرویان وقعی است ای برادر، نه زهد پارسا را
(فروغی، ص ۴۱۳)

نه ملک پادشا را در چشم خوبرویان قدری است ای برادر، نه زهد پارسا را
(یوسفی، ص ۱۷۸)

و یا:

هر کاو نظری دارد با یار کمان ابرو باید که سپر باشد، پیش همه پیکان‌ها
(فروغی، ص ۴۲۰)

آن کش نظری باشد با یار کمان ابرو باید که سپر باشد، پیش همه پیکان‌ها
(یوسفی، ص ۵۱)

و یا:

زخم خونینم اگر به نشود، به باشد خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
(فروغی، ص ۷۸۷)

و یا:

زخم خونینم اگر به نشود، به باشد خنک آن ریش که هر لحظه مرا مرهم از اوست
(یوسفی، ص ۲۵۱)

اما این دسته از اشعار و کلمات موجود در آن را باید براساس مفاهیم زبان‌شناختی سعدی و بسامد به کار جستن آن واژگان در قلمرو زبانی سعدی مورد کنکاش و بررسی قرار دارد و به نتیجه نهایی دست یافت.

* دسته دوم اشعاری است که برخی از کلمات موجود در آن تغییر یافته و این تغییرات نه تنها از جنبه لغوی صورت گرفته که از نظر معنایی نیز گاه، معنی بیت را کاملاً دچار تغییر و تحول نموده است. این دسته از اشعار، جدا از آن که از نظر ساختار زبان شناختی سعدی باید مورد بررسی واقع شوند، از جهت بار معنایی و اندیشگی سعدی نیز در خود تأمل و بررسی‌اند، همانند:

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها
(فروغی، ص ۴۲۰)

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش می‌گویم و بعد از من گویند به بستان‌ها
(یوسفی، ص ۵۱)

و یا:

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست، فارغ از این
(فروغی، ص ۴۲۸)

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست، غافل از این
(یوسفی، ص ۱۶۴)

* در نسخه تصحیح شده یوسفی، بر شمار برخی از ابیات غزل‌ها نیز، بیت یا ابیاتی افزوده و یا حذف شده است که حفظ یا حذف آنها در خور تأمل است؛ چرا که چنان که گذشت، وجود این ابیات گاه از نظر زبان‌شناختی و گاه از نظر معناشناختی و بر مبنای دیگر اشعار و افکار سعدی، در زبان و اندیشه سعدی بعید به نظر می‌رسند! چنان که در پایان غزلی که با مطلع:

چنان به موی تو آشفته‌ام، به روی تو مست که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست
(فروغی، ص ۴۲۵)

آغاز می‌شود، در نسخه تصحیح شده یوسفی سه بیت به پایان این غزل افزوده شده است. در ارتباط طولی این غزل، سعدی به یکباره خود را به فراموشی سپرده و عنان اختیار را به دست محبوب زیباروی می‌سپارد و بر آن است که تا زنده است سر از کمند وی نپیچد، اما در بیت دوم افزوده شده در نسخه یوسفی، سعدی به تهدید و تحذیر روی می‌آورد که با سیاق کلی کلام ناسازگار است و با ساختار ذهنی سعدی همخوانی ندارد.

حذر کنید ز باران دیده سعدی که قطره سیل شود چون به یکدیگر پیوست
(یوسفی، ص ۵۲)

* هم‌چنین در برخی از غزل‌ها، ترتیب واقع شدن ابیات در تصحیح فروغی و یوسفی با یکدیگر متفاوت است که با توجه به معنای طولی یک غزل علاوه بر معنای عرضی آن و نیز آشنایی با نحوه اندیشگی و پردازش ابیات سعدی، می‌توان آن را از تنظیم و ترتیب یگانه‌ای بهره‌مند ساخت.

ناگفته پیداست که برخی از تغییراتی را که پیش از این عنوان نموده و یا در ادامه بدان خواهیم پرداخت، در برخی از نسخه‌های تصحیح شده غزلیات سعدی، به عنوان پانویشت یا پاورقی، بدانها اشاره شده است.

در ابیات زیر می‌توان نمونه‌هایی چند از این معنا را باز یافت:

هر پارسا را کان صنم در پیش مسجد بگذرد چشمش بر ابرو افکند، باطل کند محراب ر
(فروغی، ص ۴۱۴)

هر پارسا را کان صنم در پیش خاطر بگذرد چشمش بر ابرو افکند، باطل کند محراب را
(یوسفی، ص ۱۰۹)

اگر چه مراعات النظیر میان کلمات: محراب، پارسا و مسجد نوعی تناسب زیبا را در کل بیت ایجاد می‌نماید، اما در پیش خاطر زیبایی معناسناختی و عدم تعلق به نقطه‌ای، جایی و مکانی معلوم چون مسجد و کلیت بخشیدن به موضوع را دربردارد. چنان که این امر موجب می‌شود که یاد محبوب پیوسته و در همه جا، موجب غفلت پارسا شود.

هر که را وقتی دمی بوده است و دردی سوخته است دوست دارد ناله مستان و هایاهوی را
(فروغی، ص ۴۱۹)

هر که را وقتی دمی بوده است و روزی سوخته است دوست دارد ناله مستان و هایاهوی را
(یوسفی، ص ۱۷۲)

روزی سوخته است و یا یک روز سوخته است. دارای ابهام است؛ چنان که مثلاً شخص روزی بر اثر حادثه‌ای سوخته است، اما دردی سوخته است، شخص عاشق بر اثر درد عشق خود سوخته است. چنان که پیداست به کار جستن دردی سوخته است دارای بار معنایی و شاعرانه بیشتری است نسبت به روزی سوخته است.

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها
(فروغی، ص ۴۲۰)

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش می‌گویم و بعد از من گویند به بستان‌ها
(یوسفی، ص ۵۱)

پس از سعدی حکایت عشق او را باید در دوران‌ها نقل قول نمود، چنان که در جایی
خود می‌گوید:

ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید هزار سال پس از مرگ او گرش بویی
و این امر ما را به بقای عشق سعدی در دوران و روزگاران بعد هدایت می‌کند نه به
بستان‌ها و یا مکان‌هایی دیگر!

سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست
(فروغی، ص ۴۲۸)

سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست غافل از این ماجراست
(یوسفی، ص ۱۶۴)

بیرون از حلقه بودن، غفلت نمی‌آورد، رهایی می‌آورد. خود او نیز این حلقه را دام بلا
دانسته که دوری از آن آسایش خاطر می‌آورد.

دعوی عشاق را شرع نخواهد بیان گونه زردش دلیل، ناله زارش گواست
(فروغی، ص ۴۲۸)

دعوی مشتاق را شرع نخواهد بیان گونه زردش دلیل، ناله زارش گواست
(یوسفی، ص ۱۶۴)

در مصرع دوم گونه زرد را دلیل ناله‌زار دانسته و گونه زرد براساس آنچه که در
فرهنگ ما متداول است، حاصل اشتیاق نیست، بلکه حاصل عشق است.

بیا که بر سر کویت بساط چهره ماست به جای خاک که در زیر پایت افکنده است
(فروغی، ص ۴۳۴)

بیا که بر سر کویت بساط چهره ماست نه خاک راه که در زیر پایت افکنده است
(یوسفی، ص ۱۰۱)

براساس معنا شناختی و زیباشناختی، سعدی به جای خاک، چهره بر مقدم محبوب می‌گستراند نه آن که از روی دلخوری و اعتراض به محبوب خویش گلایه کند و برتری چهره را بر خاک به او یادآور شود.

کسی نماند که بر درد من نبخشاید کسی نگفت که بیرون از این، دوایی هست
(فروغی، ص ۴۵۱)

کسی نماند که بر درد من ببخشاید کسی نگفت که بیرون از او، دوایی هست
(یوسفی، ص ۵۰)

در مصرع دوم آمده که: کسی نگفت که بیرون از او، دوایی هست، که دربرگیرنده بار منفی و عدم توجه جمع به اوست یعنی هیچ کس باقی نماند که بر درد او ببخشاید و هیچ کس نیز باقی نماند که به غیر از دردی که عاشق بدان دچار است، درمانی و دوانی برای او بجوید و یا این که چاره دردش را به جز از دیدار محبوب و وصال وی برای عاشق، درمانی دیگر بشناسد. در این صورت ببخشاید با توجه به ساختار مصرع دوم که عدم وجود چاره‌ای برای عاشق است را مسلم‌تر می‌نماید. یعنی از هیچ سوی مورد حمایت و چاره‌جویی واقع نمی‌شود.

صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم؟ همه دانند که در صحبت گل خاری هست
(فروغی، ص ۴۵۲)

صبر بر خوی رقیبت چه کنم گر نکنم؟ همه دانند که در صحبت گل خاری هست
(یوسفی، ص ۹۸)

وجود رقیب در کنار عاشق، خود عین ظلم مسلم است! پس عاشق باید بر این جور و ظلم، صبوری و تحمل نماید تا مگر چاره‌ای باز جوید و او را از این دلدادگی برکنار دارد، اما بر خوی رقیب تحمل ورزیدن غریب است و دور از نگاه طنازانه سعدی!

باد، خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد آب هر طیب که در کلبه عطاری هست
(فروغی، ص ۴۵۲)

باد، خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد آب هر طیب که در طبله عطاری هست
(یوسفی، ص ۹۸)

طلبه را صندوقچه کوچک، سلۀ عطار، بویدان و طبل عطار می‌دانند که در آن بوی خوش نهند. از این روی، طبله عطار مفید معنی مطلوب‌تری است به نسبت کلبه عطار.

هر که تماشای روی چون قمرت کرد سینه سپر کرد، پیش تیر ملامت
(فروغی، ص ۴۶۳)

هر که تماشای روی چون سپرت کرد چشم سپر کرد، پیش تیر ملامت
(یوسفی، ص ۱۰۸)

زیبایی روی به ماه تشبیه می‌شود نه سپر! روی چون سپر از نظر معناشناختی و زیباشناختی به دشواری در ادبیات سعدی می‌گنجد!

جان برافشانم اگر سعدی خویشم خوانی سر این دارم اگر طالع آنم باشد
(فروغی، ص ۴۸۱)

جان برافشانم اگر سعدی خویشم خوانی سر برافرازم اگر طالع آنم باشد
(یوسفی، ص ۲۳۶)

در مناسبت با «جان برافشانم» «سر بر افراشتن» دارای زیبایی صوری و معنایی بیشتری است. «سر این دارم» دوباره مطلب پیشین را که قصد جان افشانی عاشق است، به شرط بندگی معشوق، تکرار می‌نماید.

دل آینه صورت غیب است ولیکن شرط است که بر آینه زنگار نباشد
(فروغی، ص ۴۸۴)

در صورت زیبا چه توان گفت ولیکن شرط است که بر آینه زنگار نباشد
(یوسفی، ص ۶۴)

در ارتباط عرضی مصرع‌ها، با عبارت: «در صورت زیبا چه توان گفت ولیکن» ارتباط معنایی دو مصرع از بین می‌رود چرا که هر مصرع علیرغم اتصال و مشروط شدن آنها به یکدیگر با واژه ولیکن، اما هر یک معنای مستقلی را اراده نموده است!

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید
(فروغی، ص ۵۱۲)

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند نای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید
(یوسفی، ص ۹)

نای بستن به منظور بستن راه صوت و آواز با مفهوم کلی بیت مبنی بر ایجاد مانع برای حذر از عشق بیشتر از پای بستن در تناسب است.

آه دریغ و آب چشم، ارچه موافق منند آتش عشق آن چنان، نیست که وانشانمش
(فروغی، ص ۵۳۰)

باد دریغ و آب چشم، ارچه موافق منند آتش عشقت آن چنان، نیست که وانشانمش
(یوسفی، ص ۲۳۷)

در تناسب با آب چشم معشوق، آه دریغ از عبارات متداول در زبان و ادب فارسی است. از سوی دیگر آه است که از نهاد معشوق از سر حسرت و اندوه برمی آید نه باد!

ای که گفתי به هوا دل منه و مهر مبند من چنینم، تو برو مصلحت خویش اندیش
(فروغی، ص ۵۳۶)

ای که گفתי به هوا جان مده و دل بمبند من چنینم، تو برو مصلحت خویش اندیش
(یوسفی، ص ۲۰)

«بمبند» از نوع واژگانی است که شاعر در تنگای قافیه و جبران وزن شعری بدان روی می آورد و به نظر می رسد که سعدی چیره دست تر و توانمندتر از آن باشد که به قافیه سازی و وزن پردازی از نوع غیر شاعرانه روی آورد.

ملامت گوی عاشق را چه گوید مردم دانا؟ که حال غرقه در دریا، نداند خفته بر ساحل
(فروغی، ص ۵۳۸)

ملامت گوی غافل را چه گوید مردم دانا؟ که حال غرقه در دریا، نداند خفته بر ساحل
(یوسفی، ص ۵۳)

با توجه به معنای عرضی مصرع‌ها به کار جستن واژه غافل که مبنی بر غفلت شخص ملامت گوی است و هم غفلتش هم‌چون شخصی است که بر کنار ساحل خفته است، صحیح‌تر است از ملامت گوی عاشق؛ چرا که شخص ملامت کننده به جهت بی‌خبری و

غفلتش، افعال و کردار عاشق را وقعی نمی‌نهد، پس او را به ملامت می‌خواند، نه شخص عاشق که خود درد آشناست.

گو به سلام من آی، با همه تندی و جور وز من بیدل ستان، جان به جواب سلام
(فروغی، ص ۵۴۴)

گو به سلام من آی، با همه تندی و جور وز من بیدل ستان، جان و جواب سلام
(یوسفی، ص ۱۲۷)

در قبال یادی که معشوق از عاشق می‌کند، فرد عاشق به راحتی جان خویش را نثار می‌کند. تندی و جور معشوق با جان ستانی او از عاشق نیز در تناسب است، اما معشوق در انتظار پاسخ سلام و یا یادکردی از سوی عاشق نیست که با او عطف آن را پیوند دهیم.

در صورت به کار جستن واژه «و» معنا کاملاً تغییر می‌کند و شاعر می‌گوید که به سلام و یاد کردی از من برآی و از من جانم را بستان و جواب سلام را بگیر!!

زین سبب خلق جهانند مرید سخنم که ریاضت کش محراب دو ابروی توأم
(فروغی، ص ۵۴۵)

لاجرم خلق جهانند مرید سخنم که ریاضت کش محراب دو ابروی توأم
(یوسفی، ص ۲۲۸)

در مصرع دوم حرف ربط «که» از نوع تعلیلی است و علت امری را بیان می‌نماید که در مصرع قبل بدان اشاره شده است، در این حالت نمی‌توان از واژه «لاجرم» به معنای ناگزیر بهره جست. با وجود این «که» تعلیلی و برای به دست آوردن مفهومی درست تنها باید بدان ضابطی اکتفا نمود که فروغی بدان اشاره می‌نماید؛ چرا که در مصرع نخست علت روی دادن امر در مصرع دوم توضیح داده شده است.

تو را در بوستان باید که پیش سرو بنشین وگرنه باغبان گوید که دیگر سرو نشانم
(فروغی، ص ۵۶۴)

تو را در بوستان باید که پیش سرو ننشینی وگرنه باغبان گوید که دیگر سرو نشانم
(یوسفی، ص ۸۹)

با وجود عبارت وگرنه، عاشق، محبوب خود را از امری بر حذر می‌دارد که در خلاف آن صورت، اتفاقی می‌افتد که خوش آیند نیست. اگر محبوب سرو قد و رعناى سعدی در بوستان در کنار درختان سرو بنشیند، زیبایی سرو قدش، باغبان را از کاشتن سروهای دیگر ناامید می‌سازد. پس محبوب سرو قد سعدی نباید قدر دیگر سروها را با زیبایی خویش در نظر باغبان بکاهد.

بگذاشتند ما را، در دیده آب حسرت گریان چو در قیامت، چشم گناهکاران
(فروغی، ص ۵۷۹)

بگذاشتند ما را، در دیده آب حسرت گردان چو در قیامت، چشم گناهکاران
(یوسفی، ص ۸۴)

به جز از این که تناسبی میان کلمات دیده، آب حسرت، گریان و چشم گناهکار، می‌توان بازیافت، از نظر معنایی نیز، چشم گناهکار، به جهت حسرتی که از عملکرد خویش دارد، گریان است نه گردان!

سرو روان ندیده‌ام جز تو به هیچ کشوری هم نشنیده‌ام که زاد از پدری و مادری
(فروغی، ص ۶۱۷)

سرو روان ندیده‌ام جز تو به هیچ کشوری مه نشنیده‌ام که زاد از پدری و مادری
(یوسفی، ص ۱۷۰)

اگرچه وجود واژه «هم» می‌تواند به گونه‌ای توجیه معنایی داشته باشد، اما بی‌شک «مه» معنای زیباتری را به خواننده ارائه می‌نماید.

بسته‌ام از جهانیان بر دل تنگ من دری تا نکنم به هیچ کس گوشه چشم خاطری
(فروغی، ص ۶۱۸)

بسته‌ای از جهانیان بر دل تنگ من دری تا نکنم به هیچ کس گوشه چشم خاطری
(یوسفی، ص ۱۷۰)

از فصاحت کلام سعدی به دور است که «ام» را با توجه به واژه من در همان مصرع به تکرار به کار جوید. شاید اگر واژه «من» به «خود» تغییر می‌یافت، به کار رفتن «ام» صحیح به نظر می‌رسید، اما بسته‌ای می‌تواند فصاحت کلام سعدی را تأمین نماید.

تفاوت‌هایی از این دست در میان نسخه‌های مختلف تصحیح شده کلیات سعدی، ما را به ضرورت رویکرد به اجماعی از تصحیح انتقادی متن کلیات رهنمون می‌سازد. تصحیحی که با بهره‌مندی از همه امکانات و توان‌های موجود و نه تنها با تکیه بر اقدام نسخ و یا ذوق سلیم بلکه از گونه تصحیح انتقادی ما را به متن اصلی این اثر نزدیک و نزدیک‌تر سازد.

منابع:

۱. مصلح الدین، سعدی، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۵.
۲. مصلح الدین، سعدی، غزل‌های سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی